

شد، در خلال این نغمه‌های موزون، آهنگهای تازه نیز به گوش رسید که دل شکسته و خاطر افسرده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیتهای عارفانه به سوی سعی و عمل، امید، حیات، اغتمام وقت، کسب کمال و هنر، همت و اقدام، نیکبختی و فضیلت، رهنمایی می‌کند:

دیوانگی است قصهٔ تقدیر و بخت نیست
از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست
در آسمان علم، عمل برترین پر است
در کشور وجود هنر بهترین غناست
میجوی گرچه عزم تو ز اندیشه برتر است
میپوی گرچه راه تو در کام ازدهاست
... احساسات متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را برانگیخته، هیچوقت طرز
وسبک خاص او را از اختیارش بیرون نیاورده است:

با خبر باش که بی‌مصلحت و قصدی
آدمی را نبرد دیو به مهمانی
ازدهای طمع و گرگ طبیعت را
گر بترسی نتوانی که بترسانی
گر توانی، بدلی توش و توانی ده
که مبادا رسد آن روز که نتوانی
خون دل چند خوری در دل سنگ ای لعل؟
مشتربهاست برای گُهرِ کانی
در قسمت قطعات که روح دیوان پروین است، لطف بیان و دقت معانی و ذوق و ابتکار، اتفاق و امتزاجی به سزا دارد.

از پنج، شش غزل چون بگذریم می‌رسیم به مثنویهای کوتاه و مختلف‌الوزن و قطعه‌های زیبا و دلپذیر و طرزهای کهنه و نو که پروین زیاده‌تر استقلال و شخصیت خود را در آنها به کار برده است.

خانم پروین در «قطعات» خود مهر مادری و لطافت روح خویش را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می‌کند. گاه با مادری دلسوز و غمگسار و گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی سر همقدمی دارد:

مرغک اندر بیضه چون گردد پدید
گوید اینجا بس فراخ است و سپید
عاقبت کان حصن سخت از هم شکست
عالمی بیند همه بالا و پست
گه پرد آزاد در کھسارها
گه چمد سرمست در گلزارها

در گفتگوی دل و دیده با توجه به بیان لطیف و دل‌انگیز با باطاهر عریان که گفته است:

زدست دیده و دل هر دو فریاد
که هرچه دیده بیند دل کند یاد

قطعهٔ «دیده و دل» را ساخته، اما تماثر و با نتیجه‌یی به مراتب عمیقتر:

نو را تا آسمان صاحب نظر کرد
مرا مفتون و مست و بی‌خبر کرد
شما را قصه، دیگرگون نوشتند
حساب کار ما با خون نوشتند

هر آن گوهر که مزگان تو می سفت
 مرا شمشیر زد گیتی تو را مشت
 اگر سنگی زکوی دلبر آید
 بستی گر تیر ز ابروی کمان زد
 ترا يك سوز و ما را سوختنهاست
 ترا يك نکته و ما را سخنهاست
 نهان با من هزاران قصه می گفت
 ترارنجور کرد اما مرا گشت
 ترا بریای و ما را بر سر آید
 ترا با جامه و ما را به جان زد
 ترا يك سوز و ما را سوختنهاست
 ترا يك نکته و ما را سخنهاست

به نظر استاد بهار: «تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طی مقامات تتبع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تجسین است... هرگاه تنها غزل «سفر اشک» از این شاعر شیرین زبان باقیمانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشد، تا چه رسد به «لطف حق»، «کعبه دل»، «گوهر اشک»، «روح آزاد»... و سایر قطعات که هر یک برهان قاطع بلاغت و سخنرانی اوست... هنر بزرگ شاعره ما در اینجاست که توانسته است معنی بزرگ «عشق» را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی لطیف بیوراند و حقیقت دانش را مانند میوه پاک و منزهی بر سر بازار سخن رواج دهد.»^۱

«بعد از بمباران مجلس، روزنامه‌ها همه توقیف شد و در تهران تنها روزنامه دولتی ایران و نامه‌یی به اسم اقیانوس چاپ می شد، اما در دوره دوم مشروطیت، یعنی پس از فتح تهران و فرار محمدعلی میرزا، آزادیخواهان و مدیران جراید که در خارج کشور می‌زیستند، به ایران بازگشتند و دوباره بازار جراید رونق گرفت. روزنامه حبل‌المتین تهران و بعضی جراید دیگر مجدداً انتشار یافت و هر حزب و جمعیتی روزنامه‌یی را وسیله تبلیغ افکار و عقاید خود قرار داد. از حبل‌المتین ۶ شماره در سال ۱۳۲۷ منتشر شد، ولی به علت نشر مقاله‌یی در شماره ششم تحت عنوان: «اذا فسد العالمُ فسد العالمُ» راجع به اعدام شیخ فضل‌الله که متضمن مطالب ضد مذهبی بود، غوغا و هیاهویی در تهران برپا شد و به حکم محکمه جزا، روزنامه توقیف و مدیر و آن سید حسن کاشانی به پرداخت جریمه و ۲۳ ماه زندان محکوم گردید و روزنامه حبل‌المتین برای همیشه تعطیل شد...»^۲

«روزنامه صوراسرافیل به مدیریت علی اکبر دهخدا مجدداً در سال (۱۳۲۷ ه. ق.) در سوئیس منتشر شد، ولی بیش از سه شماره از آن انتشار نیافت. در فاصله بین سال ۱۳۲۷

۱. نگاه کنید به دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی (چاپ سوم ص ۷-۱۴ و لغتنامه دهخدا «پ پلاته» شماره مسلسل ۷ ص ۲۹۱ تا ۲۹۳) (به اختصار).

۲. از صبا تا نیما، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۰۷.

تا ۱۳۲۸ ه.ق) روزنامه‌های شرق، برق و رعد در تهران منتشر شد. ایران نو، از روزنامه‌های مهم این دوران بود که به مدیریت ابوالضیاء مدیر سابق الحديد منتشر گردید. ولی در حقیقت مدیر و گرداننده آن محمدامین رسول‌زاده یکی از اعضای سابق فرقه سوسیال دموکرات باکو و نویسنده‌ی مطلع و توانا بود. ابتدا در مطبوعات ملی باکو به نامهای حیات و ارشاد و فیوضات کار می‌کرد و بعد خود روزنامه تکامل را بنیاد نهاد. در اوایل انقلاب ایران با آزادیخواهان ایرانی باکو همراهی کرد و در استبداد صغیر (۱۳۲۷ ه.ق) از طرف کمیته اجتماعیون- عامیون (سوسیال دموکراتها) به رشت و از آنجا به همراه مجاهدین به تهران آمد و یکی از سران حزب دموکرات ایران گردید. ایران نو مدافع جدی اصول دموکراسی بود، به همین علت غالباً در معرض فشار و توقیف قرار می‌گرفت؛ علاوه بر این، روزنامه پلیس ایران در سال ۱۳۲۷ و استقلال ایران در سال ۱۳۲۸ و چپته پابره‌نه در سال ۱۳۲۹ و روزنامه انتقادی و کاریکاتوری بهلول در سال (۱۳۲۹ ه.ق) در راه استقرار و تثبیت دموکراسی و مشروطیت تلاش می‌کردند.

این اشعار را از شماره ۱۶ سال اول بهلول نقل می‌کنیم:

گویند که دسته‌ی زجُهاَل	خواهند حکومت نظامی
تا مثل زمان شاه مخلوع	این ملت بینوا تمامی
باشند اسیر دست قزاق	چون آل علی به دست شامی
بر گردنشان نهاد حکومت	بی‌واهمه رشته غلامی
مشروطه طلب کنند «توقیف»	هرجا بینند مرد نامی
در ضمن به فرقه دموکرات	بندند ابواب شادکامی

در شهرستانها، از جرأید مهم تبریز روزنامه شفق بود که در رمضان ۱۳۲۸ تحت نظر دکتر رضازاده شفق اداره می‌شد. در مشهد روزنامه خراسان و تازه بهار، در رشت صدای رشت، و در اصفهان زاینده‌رود در راه استقرار دموکراسی مبارزه می‌کردند.

از مجلات مهم این دوران مجله بهار است که زیر نظر میرزا یوسف اعتصام، «اعتصام‌الملک» پدر پروین اعتصامی در سال (۱۲۹۱ ه.ق) در تبریز آغاز به فعالیت نمود، اعتصام‌الملک در دوران فعالیت مطبوعاتی خود بسیاری از آثار نویسندگان غرب از جمله خُدعه و عشق اثر «شیپلر» و جلد اول و دوم میزرابلی «ویکتور هوگو» به نام تیره‌بختان و سفینه غواصه تألیف «ژول ورن» و ترجمه حال «تولستوی»، هانری چهارم، سقوط ناپلئون سوم و چندین کتاب دیگر را ترجمه کرد. اعتصام‌الملک در پاسخ اعتراض کسانی که می‌گفتند، اغلب مندرجات مجله بهار اروپایی است، می‌گوید: «در حالیکه آثار

شعرا و نویسندگان بزرگ ما به السنهٔ خارجه نقل شده، کتابخانهٔ معرفت دنیا را به پیرایهٔ وجود خویش آراسته‌اند، آیا مناسب نیست ما نیز تاحدی شعرا و نویسندگان غرب را بشناسیم؟ اگر آسیایی از طرز نگارش اروپایی آگاه شود و در ادبیات ملل تبعی کند، بهرهٔ فراوان خواهد برد، همانطور که يك نفر فرانسوی، آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی، ترجمهٔ کلیات سعدی، دیوان حافظ، رباعیات خیام، شاهنامه فردوسی و خمسةٔ نظامی را در زبان خود می‌خواند، آیا ممکن نیست يك نفر ایرانی نیز بخواند از افکار «شکسپیر»، «هوگو»، «شیللر»، «بایرون» و دیگران مطلع گردد؟

از هزاران کتب مفید خارجی در زبان فارسی چه دارید؟ هیچ! شما که عاشق بی‌قرار تجدد هستید و از کلاسیک و رومانیک و سایر چیزها سخن می‌گویند، از نفایس ادبیات غرب برای شرق چه ارمغان آورده‌اید؟... مجله بهار با اسلوبی دلپذیر و طرزی لطیف، شما را با قسمتی از منتخبات نظم و نثر اروپایی آشنا می‌کند و در ترجمه آثار به‌قدر امکان می‌کوشد که صفا و رونق گفتار نویسنده و شاعر حفظ شود.

اینک برای آشنا کردن خوانندگان با طرز انشاء ترجمهٔ اعتصام‌الملک قطعه‌یی چند از ترجمه‌های او را نقل می‌کنیم:

قطرات سه گانه: «روزی هنگام سحرگاهان، ربُّ النوع سپیده دم از نزدیکی گل سرخ شکفته‌ای، می‌گذشت. سه قطره آب در روی برگ گل مشاهده نمود که او را صدا کردند.

چه می‌گویند ای قطرات درخشان؟

می‌خواهیم در میان ما «حکم» شوی.

مطلب چیست؟

ما سه قطره‌ایم که از مصادر مختلف به وجود آمده‌ایم، می‌خواهیم بدانیم کدام بهتریم؟ اول تو خود را معرفی کن.

یکی از قطرات جنبشی کرد و گفت: من از ابر فرود آمده‌ام. من دختر دریا و نمایندهٔ اقیانوس مواجم.

دومی گفت: من زاله و پیشرو بامدام، مرا مشاطهٔ صبح، و زینت‌بخش ریاحین و آزار می‌نامند.

دخترک من، تو کیستی؟

من چیزی نیستم، من از چشم دختری افتاده‌ام، نخستین بار تبسمی بودم. مدتی دوستی نام داشتم، اکنون اشک نامیده می‌شوم.

دو قطرهٔ اولی از شنیدن این سخنان خندیدند، اما ربُّ النوع، قطرهٔ سومی به دست

گرفت و گفت:

هان به خود باز آید و خودستایی ننماید، این از شما پاکیزه تر و گرانبها تر است.

اولی گفت: من دختر دریا هستم.

دومی گفت: من دختر آسمانم.

ربُّ النوع گفت: چنین است، اما این بخار لطیفی است که از قلب به دماغ راه یافته و از مجرای دیده فرود آمده است. این بگفت و قطره اشک را مکیده، از نظر غایب گشت.^۱ در جریان جنبش مشروطیت با همه مخالفتهایی که با هرگونه ابداع و ابتکار و تخلف از سنن قدیم صورت می گرفت، خواه و ناخواه به اقتضای زمان، بعضی مضامین نو و اندیشه های جدید، در اذهان و افکار مردم راه یافت. مانند حمایت از ایران انقلابی، مبارزه با استبداد شاه و اطرافیان او، ستایش از میهن و مخالفت با اعمال استبداد، کینه و مخالفت با جهانخواران امپریالیست و مبارزه با مداخلات ناروای آنان در امور کشور و بحث از خرافات و تعصبات جاهلانه، و لزوم تعمیم فرهنگ و گاهی صحبت از محرومیت و عقب ماندگی زنان و مسائل و مشکلات دیگری از این قبیل، در عالم شعر و ادبیات فارسی جلوه گری می نمود که جملگی زائیده مقتضیات زمان و ضروریات عصر جدید بود و مردانی چون ملک الشعرای بهار و ادیب الممالک فراهانی که در مکتب شعر کلاسیک پرورش یافته بودند، همینکه به گروه آزادیخواهان پیوستند، مضامین وطنی و اجتماعی سرودند، همچنین عارف قزوینی، لاهوتی و عشقی، غزلیات و قطعات پرشوری برای تحریک احساسات وطن پرستانه نسل جوان و تبلیغ فکر آزادی پدید آوردند.

نمونه‌یی از اشعار انتقادی متأخرین

از محمدحسین صفای اصفهانی (متولد به سال ۱۲۶۹ ه. ق) مقداری قصیده و غزل و چند مسمط و رباعی و يك مثنوی به سبک گلشن راز شبستری به جای مانده است. از آن میان، ابیاتی چند از یکی از قصاید انتقادی او را می آوریم:

از پی تشکیل حل و عقد خراسان	حل مشاکل کنم به طرزی آسان
آسان گویم که گر بگویم مشکل	یکسر مشکل شود حدیث خراسان
مشرق خورشید، آسمان حقیقت	اینک در زیر ابر ظلمت پنهان
عالم او مرتشی ایالت او پست	مجمع او باش جمع و ملک پریشان...

۱. همان کتاب ص ۱۱۶ (به نقل از مجله بهار، سال ۱، شماره های پنجم و ششم شعبان و رمضان ۱۳۲۸ ه. ق)

غول در او کدخدا و دیو در او میر
 قصر ایالت به دست مظلمه آباد
 ... مقصد ابدال گشته مرتع جهال
 آب حیل جاری از جوانب این ملک
 جهل چو ابر سیاه گشت و بر این خاک
 عالم ارکان شهر یک دو سه غرزن^۱
 رشوه به دارالقضاست عدل مزگی^۲
 دین بفروشد و زر ناسره گیرند
 نیشه ظلم و ضلالت متعدی
 جامه عریان کنند و نیست به جز پوست
 دادگرا، ای خدای خلق، تو بنمای

دیگر از اشعار انتقادی این ایام قصیده‌یی است
 قرارداد ۱۹۰۷ سروده است (بموجب این قرارداد: دولتین انگلستان و روسیه تزاری موافقت
 کردند که ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کنند، ولی این قرارداد شوم که مولود خیانت و
 بی‌کفایتی زمامداران کشور بود، با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روبه فراموشی رفت و ایران از
 چنگ استعمار رهایی یافت) اینک بیتی چند از آن قصیده:

که گمان داشت که بنگاه فریدونی را
 کی روا بود که رامشگه نوشروانی
 این همه نیست مگر از روش مردم او
 چه کهنسال و چه برنا همه شایسته تیغ
 خواب نادانی جاویدی ایرانیها

در جراید و مطبوعات آن دوران نیز مقالات انتقادی و انتباهی برای بیداری مردم و
 آشنا کردن خلق به حقوق و وظایف اجتماعی خود به رشته تحریر درآمد، از جمله در
 روزنامه تمدن چاپ تهران مورخ (۱۷ ذیحجه ۱۳۲۴ ه. ق.) چنین می‌خوانیم: «بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، برآنان که از ترقیات دول و ملل مستحضرند، مکشوف و مبرهن است که
 هیچ قومی از حضيض ذلت به اوج عزت نایل نشدند جز در سایه علم و اتفاق و تبری از

والی شیطان جنود والی شیطان
 کاخ عدالت به پای مفسده ویران
 وای بر این قوم اوفتاده به خذلان
 دریا دریا و خشک چشمه حیوان
 ظلم فرو ریخت همچو قطره باران
 عامل دیوان شاه، یک دوسه کشنخان^۲
 نقد به دارالحکومه قاطع برهان
 کافر، آر این دو فرقه‌اند مسلمان!
 ریشه ملکت زبیخ کند و ز بنیان
 نان یتیمان خوردند و نیست به جز جان
 کشف مر این امر بر شهنشه ایران...

کشف مر این امر بر شهنشه ایران...
 کشف مر این امر بر شهنشه ایران...
 کشف مر این امر بر شهنشه ایران...
 کشف مر این امر بر شهنشه ایران...

از چپ و راست کندشمن خونین تقسیم؟
 از چپ و راست زد و پهلو کرد به دو نیم؟
 که به یک سویند از خوی نیاکان قدیم
 همگی چه زن و چه مرد سزای دژخیم!
 برد از یاد که و مه سخن کهف و رقیم...

از چپ و راست کندشمن خونین تقسیم؟
 از چپ و راست زد و پهلو کرد به دو نیم؟
 که به یک سویند از خوی نیاکان قدیم
 همگی چه زن و چه مرد سزای دژخیم!
 برد از یاد که و مه سخن کهف و رقیم...

۱. قبه، زن فاحشه

۲. دیوث، زن جلب

۳. باک، زکاة داده شده

جهل و نفاق، و به تجربه رسیده است که حصول این دو را محرکی بایست که لاینقطع اذهان عموم را به طور سهل و ساده به ذکر حوادث و شرح وقایع جلب نماید و این محرك استمراری را امروز ما جریده می نامیم که همه روزه یا همه هفته با بیاناتی شیرین، وقایع حادثه و نصایح مفیده و کیفیت و ثمرات مخترعات جدید یا مفاسد و مضار عادات ذمیمه را به عرض عموم برساند... امروز که پس از سالیان دراز غفلت... عموم ملت یکدل و یکزبان در پی تحصیل حقوق و اصلاح امور خود برآمدند... و شاهنشاه فرمان حریت و آزادی عطا فرمود، اینک پدر تاجدار ما محمدعلی شاه... با کمال رأفت و مرحمت در استحکام این اساس مقدس اقدامات شاهانه فرمود...»

اشرف الدین حسینی از آزادیخواهان صدیق این ایام در شماره ۲۲ روزنامه نسیم شمال تصنیفی دارد که مبین اوضاع اجتماعی و نشانه بی خبری مردم از مفهوم آزادی و دموکراسی است و ما گزیده‌یی از آن را نقل می کنیم:

میشه دولت به ملت یار گردد به اهل مملکت غمخوار گردد

شبیه نادر افشار گردد نگو هرگز همیشه های های

سیا قرمز همیشه های های

میشه گرگی به گله آشنا شه میشه شیطان به شکل اولیا شه

میشه شهوتچرانی پادشا شه نگو هرگز همیشه های های

سیا قرمز همیشه های های

بیا شاهها صفا کن جان مولا رعیت را رها کن جان مولا

به ملت خوب تا کن جان مولا نگو هرگز همیشه های های

سیا قرمز همیشه های های

میشه ایران ویران گردد آباد شود مظلوم از این مشروطه دلشاد

کمی روزنامه چی هم گردد آزاد نگو هرگز همیشه های های

یارو راضی همیشه های های پشه قاضی همیشه های های

میشه ما خفتگان بیدار گردیم چو ژاپون شه‌ره در اقطار گردیم

چو آمریکانیان هشیار گردیم نگو هرگز همیشه های های

سیا قرمز همیشه های های

«ادوارد براون پژوهنده انگلیسی نمونه‌های زیادی از این اشعار ملی و مردمی را که در جراید صدر مشروطیت درج شده، جمع آوری و در کتاب نفیس خود به نام مطبوعات و اشعار ایران نو چاپ کرده است، به نظر او: این آثار منظوم، هم از جنبه تاریخی و هم از

لحاظ ادبی دارای اهمیت عظیم و به‌سزایی است و می‌توان آنها را در شمار اشعار کلاسیک ایران قرار داد. در اهمیت بزرگ تاریخی و سیاسی این اشعار تردیدی نیست و از حیث مضمون نیز چون از زندگی روز و دردها و گرفتاریهای اجتماعی سرچشمه گرفته‌اند، از بسیاری از اشعار سفارشی اصیلتر و حقیقی‌ترند، ولی از جنبه هنری و جزالت به شعر قدیم ایران، و حتی به اشعار دوره بازگشت نمی‌رسد، اینها سروده‌های گذران و ناپایداری هستند که برای بیان اغراض و مقاصد خاصی به‌وجود آمده‌اند، به وقایع مهم روز اشاره می‌کنند و در بیداری مردم خواب‌آلود و غفلت‌زده کشور که تا آن روزگار به حیات سیاسی، خو نگرفته بودند نقش بسیار مؤثری داشته‌اند و از نظر تاریخی مأخذ و وسیله تحقیق بسیار گرانبهایی به‌شمار می‌روند.^۱

یکی از مختصات ادبی این دوران، رواج طنزنویسی است، تا از این راه حقایق تلخ اجتماعی را آشکارا نشان دهند و با جنبه‌های ارتجاعی و زیانبخش، بی‌گذشت مبارزه کنند. مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این شوخی، تلخ و جدی و دردناک است، مردم را به معایب اخلاقی و اجتماعی خود متوجه می‌سازد و نارسائیها را برطرف می‌کند، طنز حقیقی هرگز نمی‌تواند بیهدف و رؤیایی و وهمی باشد.

به نظر «بلینسکی»: «ایجاد تصور دربارهٔ یک زندگی عالی و زیبا از راه تصویر جهات پست و ناشایست زندگی و بیدار کردن شوق کمال مطلوب در خواننده، از وظایف مهم طنز رئالیستی است.»

ملانصرالدین: تا اوایل قرن بیستم می‌توان گفت که هیچ روزنامه و مجله قابل ذکری در قفقاز منتشر نشده بود، اما پس از نشر اعلامیه اکتبر ۱۹۰۵، جراید و مطبوعات مانند ستارگان از پشت ابر سر برآوردند، از جمله، شش ماه پس از نشر اعلامیه اکتبر ملانصرالدین نخستین روزنامهٔ فکاهی «به سراغ برادران مسلمان آمد» این روزنامه انتقادی در تمام امور اجتماعی به بحث و گفتگو پرداخت. به زودی «صابر» و بعد شاگردان و پیروان او به دنبال کردن نظریات او پرداختند. میرزا جلیل محمد قلی‌زاده بنیانگذار روزنامهٔ ملانصرالدین (۱۸۶۹-۱۹۳۲) در یکی از دهات نخجوان به دنیا آمد، او فعالیت ادبی خود را با نوشتن داستانهای کوتاه آغاز کرد که مشحون از حقایق تلخ و سرشار از زهرخند و استهزاء هستند - داستانهای آزادی در ایران، بچه ریشو، قربانعلی بیک و کمدهای مردگان، کتاب مادرم و مجمع دیوانگان، از یادگارهای هنری جاویدان

اوست، به خصوص کم‌دی مردگان در شمار آثار کلاسیک جهان درآمده و با تارفت «مولیر» و بازرس «گوگول» برابری می‌کند.

«ملانصرالدین در حقیقت آرگان افکار دموکراتهای انقلابی بود که جمعی از روشنفکران و ترقیخواهان را در پیرامون خود گرد آورده بود و همراه با مطبوعات دیگر، افکار انقلابی را تبلیغ می‌کرد و با شاه ایران و سلطان عثمانی و امیر بخارا و اعیان و اشراف و غارتگران دیگر مبارزه می‌کرد، جهان استعمار و استثمار را با رسوم و قوانین ظالمانه آن به باد ریشخند و استهزاء می‌گرفت و با خرافات مبارزه می‌کرد.

«ملانصرالدین، آرزومند چنان سازمان اجتماعی بود که در آن «آقا و گدا و دارا و ندار از حیث حقوق و اختیارات یکسان باشند، حکومتی بر سر کار آید، که اصول آزادی را اعلام و به جای وضع قوانین شدید جزایی و اعدام، املاک و اراضی را بین کشاورزان و دهقانان تقسیم نماید و کارگران و روستائیان را در امور دولتی دخالت بدهد و کارها را به طریق بحث و شور اداره نماید.»^۱

با نشر هر شماره بر تعداد دشمنان و بدخواهان افزوده می‌شد و روحانیان در مساجد و منابر، ناشرین و خوانندگان آن را لعن و تکفیر می‌کردند و آنان را دشمن اسلام می‌خواندند و حتی فروشندگان روزنامه‌ها را آزار می‌رسانیدند... مدیر روزنامه که به قول خود «چوب در لانه زنبور کرده بود» ناچار شد که در محله گرجی نشین تفلیس، دور از تعرض مسلمانان منزل گزیند. «... دوره تاریکی بود، تعصب و خرافات به جای دین و به نام دین بیداد می‌کرد، حتی طرز لباس پوشیدن، ریش گذاشتن، سر تراشیدن و ظرف شستن و اینکه ظرفها را چگونه و چندبار باید آب کشید، جزو مسائل مهم دینی قرار گرفته بود، و ملانصرالدین بایستی، بی آنکه خشم عوام و در پشت سر آن خصومت حکومت تزار را برانگیزد، این گونه تعصبات را به تدریج براندازد و به جای آن تخم فرهنگ و آزادی بپاشد. با اینهمه ملانصرالدین همیشه به آینده خوشبین بود و شعار «روشنایی در تاریکی» را هیچ وقت از نظر دور نمی‌داشت.»

ملانصرالدین برای میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین، که هر دو اعضای فعال حزب سوسیال دموکرات ایران بودند، احترام خاصی قائل بود، در سال (۱۳۲۶ ه. ق) که درهای مجلس شورای ایران بسته شد و آزادیخواهان از طرف نیروهای ارتجاعی تحت تعقیب قرار گرفتند، ملانصرالدین نوشت: «ما در مصیبتی که برای ایران

رخ داده با برادران ایرانی خود شریک هستیم، به روان پاک ارباب قلم و مجاهدان راه آزادی که به فرمان جلادان نامرد، در راه وطن به شهادت رسیده‌اند، کرنش می‌کنیم و نجات ملت ایران را از این مصیبت و خوشبختی مردم آن را از صمیم قلب آرزومندیم.»^۱

یکی از شخصیت‌های مبارز این دوران، صابر شاعر بزرگ ملی
علی اکبر صابر
 آذربایجان است که در ۱۸۶۲ میلادی یا (۱۲۷۹ ه. ق) در «شماخی»

یکی از شهرهای قدیمی شیروان به دنیا آمده است.

فعالیت سیاسی صابر: «بعد از شکست روسیه از ژاپن و پس از حادثه نهم ژانویه ۱۹۰۵ (یکشنبه خونین) در سرتاسر روسیه و ایالات تابعه آن از جمله در باکو آتش انقلاب شعله‌ور گردید، و در نتیجه انقلاب و رهایی مردم از ظلم و استبداد، ادبیات و هنرهای زیبا از تئاتر و موسیقی و نقاشی تا حد زیادی رونق یافت و چنانکه گفتیم جلیل محمد قلی‌زاده در سال ۱۹۰۶ میلادی نخستین روزنامه فکاهی را به نام ملانصرالدین انتشار داد و روشنفکران را دور خود جمع کرد. صابر به این جبهه ادبی پیوست و اشعار وی در آوراق ملانصرالدین منتشر گردید.»

«صابر از حیث مضامین اشعار و خصوصیات هنریش شاعری است رئالیست و متجدد، که انقلابی در ادبیات آذربایجان و دوره جدیدی در طنزنویسی پدید آورده است، باینکه اشعار صابر به زبان ترکی سروده شده است، ترجمه فارسی آثار او نیز دلپذیر و هیجان‌انگیز است.»

عباس صحت از شعرای رمانتیک قفقاز درباره صابر می‌گوید: «اشعار صابر در این پنج سال بیش از یک اردوی مسلح در پیروزی مشروطیت ایران مؤثر افتاد.»
 «صابر اطلاعات و معلومات تاریخی کافی درباره ایران داشت، از استبداد مطلق شاه، خودسری خانان و مالکان و نفوذ روزافزون سرمایه‌های خارجی و عقب‌ماندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این کشور باخبر بود، وضع رقت‌بار دهقانان زحمتکش ایرانی را که از فشار اربابان به تنگدستی و گدایی افتاده و برای جستجوی کار به مراکز صنعتی قفقاز (آن سوی رود ارس) روی آورده بودند به رأی‌العین می‌دید و به‌خصوص از سال ۱۹۰۵ به بعد مانند سایر هوشمندان قفقاز حوادث ایران را پایه‌پا دنبال می‌کرد و مجموع این معلومات و مشهودات و تأثرات بود که اساس و بنیان اشعار بی‌ظنیر صابر درباره ایران را تشکیل می‌داد...»^۲

۱. همان کتاب، از (صبا تا نیما)، از ص ۳۶ تا ۴۴ به اختصار.

۲. همان کتاب از ص ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۶.

«در طنزهای صابر ماهیت حکومت مطلقه، ظلم و فساد اجتماعی، سیاست داخلی و خارجی دولت و چهره شاه مستبد و سران حکومت نظیر ظل السلطان و آقانجفی و دیگر رجال و روحانی نمایان به خوبی ترسیم شده است.

شعر صابر نشان می‌دهد که محمدعلیشاه قاجار، کسی که اسلاف خود را نمی‌پسندید و پدرش مظفرالدین‌شاه را يك مرد ملای بیخبر از سیاست، و جدش ناصرالدین‌شاه را مردی ناآگاه به خیر و شر خود می‌خواند، خود نیز نه تنها از هر حیث راه و رسم پدران خود را در مملکتداری پیش گرفته، بلکه پادشاهی است به مراتب از آنان پست‌تر و زبون‌تر...»^۱

نمونه‌ای از شعر فکاهی میرزا علی‌اکبر صابر:

وارونه شده کار جهان، گردش عالم حالا شده هر کارگری داخل آدم
یعنی چه؟ به هر کار دخالت بکنند او؟ یا پهلوی ارباب جسارت بکنند او؟
بر يك نفس راحت جرئت بکنند او؟ بالخاصه سر مزد عدوات بکنند او؟

وارونه شده کار جهان گردش عالم

حالا شده هر کارگری داخل آدم

حرمت ز چه خواهی؟ تو بگو کارگر زار آخر ز چه رو هست ترا قدرت گفتار
ول کن پسرک! خدمت منعم به از این کار دادند کم و بیش به تو، شکر بجا آر

وارونه شده کار جهان گردش عالم

حالا شده هر کارگری داخل آدم

منعم به بلا مفکن خود را و بپرهیز مشنو سخن کارگر، حق باشد اگر نیز!
مگذار که تا دم بزند مفلس بی چیز یا شان تو ضایع بشود بر سر هر چیز!

وارونه شده کار جهان گردش عالم

حالا شده هر کارگری داخل آدم

هرگز فقرا را نبود عقل و ذکایی چون در کفشان نیست توانی و نوایی!
نه ثروت و نه دولت و نه شال و عبایی يك چوخه صد پاره و يك کهنه عبایی

وارونه شده کار جهان گردش عالم

حالا شده هر کارگری داخل آدم

خواهی اگر آسوده کنی عیش به دنیا خواهی که گرفتار نگردی تو به غمها
 مَنگَر تو بر آن کارگر بی سر و بی پا در فکر خودت باش فقط یکه و تنها!
 وارونه شده کار جهان گردش عالم
 حالا شده هر کارگری داخل آدم
 بیچارگی خلق ببین و مکن امداد بگذار کند گریه یتیم و بکشد داد
 زنهار زخوبی و زنیکی منما یاد هرگز فقرا را منما یاد و مکن شاد
 وارونه شده کار جهان گردش عالم
 حالا شده هر کارگری داخل آدم

سید اشرف الدین حسینی

«نه ماه پیش از بمباران مجلس روزنامه ادبی و فکاهی کوچکی به نام نسیم شمال در شهر رشت انتشار یافت. مدیر آن سید اشرف قزوینی معروف به گیلانی فرزند سید احمد حسینی قزوینی بود. وی می گوید: «قصدم این است که بر فراز خرابه های این تمدن ظالمانه روزنامه یی تأسیس کنم که به زبان شعرهای بسیار ساده با مردم صحبت بدارد و هر شماره را به يك شاهی به خلق الله بفروشم، چون معتقدم که اشعار ساده، خواه نشاط بخش باشد خواه غم انگیز، تنها زبانی است که به دل مردم ساده می نشیند.»

به نظر سعید نفیسی: سید اشرف محبوبترین و معروفترین شاعر ملی عهد انقلاب است، او به تمام معنی حامی و طرفدار طبقات زحمتکش بود. این مرد «از میان مردم بیرون آمد، با مردم زیست و در میان مردم فرو رفت، او نه وزیر شد و نه وکیل، نه پولی به هم زد و نه خانه ساخت... من خود شاهد بودم که در مرگ او ختم هم نگذاشتند... ساده تر و بی ادعتر و کم آزارتر و صاحب دلتر و پاکدامنتر از او کس ندیده ام... هر روز و هر شب شعر می گفت و اشعار هر هفته را چاپ می کرد... یقین داشته باشید که اجر او در آزادی ایران، کمتر از اجر ستارخان، پهلوان بزرگ نبود؛ حتی این مرد بزرگوار در قزوین تفنگ برداشت و با مجاهدین دسته محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم جنگ کرده و در فتح تهران جانبازی کرده بود... او در سراسر زندگی، مجرد زیست و سرانجام گرفتار عواقب شومی شد.»

سعید نفیسی می نویسد: «... من نفهمیدم چه نشانه جنونی در این مرد بزرگ بود... خبر مرگ او را هم به کسی ندادند، چند سالی به حال بیماری و فقر و تنگدستی زنده بود، تا در ذیحجه (۱۳۵۲ ه. ق) درگذشت.»

حالا باید دید که نسیم شمال چه لطف و مزیتی داشت که مردم آن را می‌پسندیدند - يك قسمت از اشعار اشرف که از جنبه تاریخی و سیاسی (و حتی به عقیده «براون» از لحاظ ادبی هم) دارای اهمیتند، اقتباس یا ترجمه آزادی است از اشعار علی اکبر طاهرزاده صابر گوینده قفقازی که سید در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار می‌داد و با بیانی بسیار ساده، وضع پریشان سیاسی و اقتصادی ایران در اواخر حکومت قاجاریه و بی‌توجهی زمامداران را به مصالح ملت توصیف و بیان کرده است.

به هر حال اقتباس و استقراض نسیم شمال از صابر اگر از قدر هنری این اشعار تا حدی بکاهد، از قدر خدمت بزرگ گوینده آنها که رسانیدن مضامین به ایرانیان و کمک به آزادی ایران باشد، هیچ نخواهد کاست.

نمونه‌یی از اشعار نسیم شمال:

کُیلا باقر - بلی آقا - چه خبر؟ - هیچ آقا! - چیست این غلغله‌ها؟ - غلغل نی بیج آقا
وای بر من، مگر این ملت نادان مرده - داد و بیداد مگر این همه انسان مرده!

ای فعله تو هم داخل آدم شدی امروز بیچاره چرا میرزا قشعشم شدی امروز؟

*

شب عید است ای ملا ندانم زراز مخزن بگیرم یا نگیرم
بود عمر من از هفتاد افزون بفرما زن بگیرم یا نگیرم

*

می‌فروشم همه ایران را عرض و ناموس مسلمانان را
رشت و قزوین و ری و کاشان را بخرید این وطن ارزان را

بزد و خوانسار حراج است حراج

کو خریدار؟ حراج است حراج!

دشمن فرقه احرار منم قاتل زمره ابرار، منم
شیخ فضل الله سمسار منم دین فروشند به بازار منم

مال مردار حراج است حراج

کو خریدار؟ حراج است حراج!

... طبل و شیپور و علم را کی میخاد؟ شیر خورشید رقم را کی میخاد؟
تخت جمشید عجم را کی میخاد؟ تاج کی مسند جم را کی میخاد؟

اسب و افسار، حراج است حراج

کو خریدار؟ حراج است حراج!

می دهم تخت کیان را به گرو
می کشم قاب خورش را به جلو
... جد مرحوم شه از مهر و وداد
آنچه از مال پدر مانده زیاد
می زنم مسند جسم را به الو
می خورم قیمه پلو قرمه جلو
هفده شهر، ز قفقاز بداد
می فروشد همه را بادا باد
این قطعه زیبا هم ترجمه از شعری است که صابر سروده و انصافاً اشرف آن را بسیار خوب ترجمه کرده است و نمودار ظلم و استبداد و تحدید عقاید و افکار در آن دورانست:

تازیانه:

دست مزن - چشم بیستم دو دست
حرف مزن! قطع نمودم سخن
هیچ نفهم! - این سخن عنوان مکن
لال شوم، کور شوم، کر شوم
چند روی همجو خران زیر بار
ترجمه استادانه دیگری از شعر صابر:
ای فعله تو هم داخل آدم شدی امروز
در مجلس اعیان به خدا راه نداری

راه مرو - چشم، دو پا شکست
نطق مکن، چشم بیستم دهن
خواهش نافهمی انسان مکن
لیک محال است که من خر شوم
سر ز فضای بشریت برآر

بیچاره چرا میرزا قشمشم شدی امروز
زیرا که زر و سیم به همراه نداری

در سینه بی کینه به جز آه نداری

این اشعار در ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶ (پنج روز پیش از کودتای محمدعلیشاه)

منتشر شده است:

ایران ز عطر علم معطر نمی شود
سنگ و کلوخ، لؤلؤ و گوهر نمی شود
در شوره زار لاله میسر نمی شود
صدبار گفته ایم و مکرر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

ظالم کجا و راهرو معدلت کجا؟
طفل محله گرد کجا تربیت کجا؟
سلطان کجا و با ضعفا مرحمت کجا؟
با زور و زر گزرا چو چغندر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

گفتیم علم و صنعت و ثروت زیاده شد
با فوت و فن کاسه گری قلع ماده شد
از فیل ظلم، شاه به کلی پیاده شد
دیدیم مشکل است حجر زر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

...هرجا نهال نورس مشروطه رخ نمود در پای او جداول^۱ خون جای آب بود
 باید به پای نخل وطن خون روان نمود بی آب هیچ غله تناور نمی شود
 دندان مار دسته خنجر نمی شود
 ...ای ملت غیور کنون وقت غیرت است ای ملت نجیب کنون وقت عبرت است
 مذهب زدست رفت وطن در مذلت است مُسَلِم مطیع ظالم و کافر نمی شود
 دندان مار دسته خنجر نمی شود

صوراسرافیل دهخدا چنانکه قبلاً گفتیم یکی دیگر از روزنامه‌هایی که در جریان مشروطیت ایران اهمیت فراوان دارد، نامه هفتگی صوراسرافیل است که نه ماه پس از آنکه ایران در شمار دول مشروطه قرار گرفت، در تهران منتشر شد. این روزنامه با سرمایه میرزا قاسم خان تبریزی و با کوشش میرزا جهانگیرخان شیرازی و همکاری میرزا علی اکبرخان دهخدا اداره می‌شد. میرزا جهانگیرخان از آزادیخواهان بنام ایران و مردی پرکار و زحمتکش بود. او در جنبش آزادیخواهی رنج فراوان برد و پس از پیدایش مشروطه روزنامه صوراسرافیل را به راه انداخت و سعی کرد خیانت و بند و بست رجال را با بیگانگان فاش و برملا سازد؛ به همین علت همواره منفور محافل ارتجاعی بود و بارها به علت شدت حملات خود، تحت تعقیب قرار گرفت، تا سرانجام در کودتای جمادی‌الاول (۱۳۲۶ ه. ق.) به دستور محمدعلی میرزا در باغشاه کشته شد.

از آغاز مشروطه که روزنامه نویسی در ایران رواج یافت، نویسندگان و گویندگان، سبکهای قدیم ادبی و قالبهای رایج قصیده و غزل را برای بیان احساسات نوین نارسا یافتند و بعضی از آنها بر آن شدند که به زبان مردم سخن گویند، و چون راه دیگری نمی‌دیدند مقاصد خود را که انتقاد از اوضاع اجتماعی و بیدار کردن مردم بود، در ضمن عبارات ساده شوخی آمیز یا هجویه‌های منظوم به گوش مردم می‌رسانیدند.

روزنامه صوراسرافیل همین راه را برگزید، بیشتر به نثر و گاهی به نظم نظریات انتقادی خود را منتشر می‌ساخت. در بخش چرند و پرند که قطعات انتقادی هجوآمیزی بود، نمونه‌های بسیار خوبی از نثر فارسی، با عبارات عامیانه موجز و فصیح درج می‌شد و «از این رو صوراسرافیل با ملانصرالدین قفقاز و آذربایجان تبریز ماندگی پیدا می‌کرد و مردم به این بخش بیشتر رو می‌آوردند.»^۲

۱. نهر، جوی آب

۲. احمد کسروی، تاریخ مشروطه بخش یکم.